

نحوه تحقق ملکات نفسانی و رابطه آن با تعلیم و تربیت

ابوالفضل هاشمی سجزہ‌ئی^۱

دریافت: ۱۴۰۱/۸/۱۲ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۱۷

چکیده

بحث ملکات از مسائل مهم در فلسفه اسلامی است که به موضوع کمال نفس ارتباط دارد. از آنجا که در مباحث معارف اسلامی، موضوع تربیت نفوس اهمیت زیادی دارد؛ تحقیق حاضر علاوه بر ضرورت‌مندی آن، می‌تواند راه‌گشای بحث باشد. مسأله پژوهش این است که ملکات نفسانی چیست، چگونه تحقق می‌یابند و چه ارتباطی با موضوع تعلیم و تربیت انسان دارند. در موضوع ملکات به اخلاق و تربیت توجه بیشتری شده و بحث تعلیم مغفول مانده است. در این تحقیق ارتباط وثیق میان آنها تبیین می‌گردد. این تحقیق با شیوه توصیفی تحلیلی انجام شده و داده‌های علمی از طریق مراجعه به تراث فلسفه اسلامی گردآوری شده است. از یافته‌های پژوهش می‌توان به این موارد اشاره کرد: ملکه در اثر تکرار عمل و مداومت بر آن ایجاد می‌شود. هر عملی از انسان صادر شود دارای اثر است و وقتی عمل تکرار شود، اثر آن شدت یافته و بقای آن موجب حدوث کیفیت یا صفتی در نفس می‌شود که به آن ملکه گویند. ملکات به دو دسته علمی و عملی تقسیم می‌شود و زمینه تعلیم و تربیت نفس را فراهم می‌سازند. نفس به خاطر ارتباط با بدن دارای قوه و استعداد است و با فعلیت یافتن این استعدادها کامل می‌شود. کمال نفس در پذیرش صفات و ملکات از طریق به کارگیری بدن و کسب علم و عمل است تا این اکتساب زمینه انفعال و پذیرش صورت‌های جدید از آن شود.

واژگان کلیدی: ملکات نفسانی، ملکات علمی و عملی، نفس، تعلیم و تربیت، سعادت

^۱ . دکترای حکمت متعالیه و مدرس (دانشیار) جامعه المصطفی العالمیه استان مرکزی واحد آشتیان

مقدمه

ملکات نفسانی از جمله مباحث مهم در فلسفه اسلامی است که ارتباط وثیقی با مباحث نفس شناسی دارد. ملکه کیفیت و حالتی در نفس است که باعث می شود عمل بدون کسب و نظر انجام پذیرد. ملکات به دو قسم علمی و عملی تقسیم شده اند و حکمت مربوط به ملکات علمی و اخلاق مربوط ملکات عملی نفس هستند. حکمت یعنی تبدیل شدن انسان به صورت عالم عقلی مشابه عالم عینی و اخلاق یعنی اتصاف به صفات و ملکات شایسته و رفتار بایسته. ملکات عملی مربوط به اخلاق و اعم از فضائل و رذائل است. از این رو ملکات نفسانی به عنوان یکی از اصول موضوعه در علم اخلاق پذیرفته می شود؛ اما اثبات آن و چیستی و نحوه تحقق آن، بحث هستی شناختی است و از این رو در فلسفه و وجود شناسی مطرح می شود. ملکات، صفاتی هستند که در نفس راسخ و محکم شده و به سختی از آن قابل زوال است. این مقاله پس از تعریف ملکه و بازشناسی آن از مفاهیم مشابه، و نحوه تحقق ملکات، به پژوهش در مورد چگونگی اتصاف نفس به ملکات می پردازد. موضوع تعلیم و تربیت از مهم ترین ابعاد شخصیتی انسان محسوب می شود، به گونه ای که انسان را موجود تربیت پذیر تعریف نموده اند. تعلیم و تربیت اساس کمال و سعادت انسان است؛ یعنی تکامل انسان در پرتو تعلیم و تربیت شکل می گیرد. بحث تعلیم و تربیت نیز با کسب ملکات ارتباط مستقیم دارد. بنابراین ورود به موضوع ملکات نفسانی از این حیث اهمیت دارد. از این منظر، نفس انسان در اثر کسب ملکات، صورتهای جدیدی می پذیرد. هرگاه برای انسان در حوزه نظر و عمل ملکاتی حاصل شود و به تعبیر دیگر علوم و رفتار او به ملکه تبدیل گردد، نفس انسان صورت جدیدی یافته است و از آنجا که هویت هر شیء به صورت آن است، با این تغییر، هویت انسان نیز تغییر می کند.

درباره ملکات نفسانی مقالات متعدد نگاشته شده و به زوایای مختلف بحث پرداخته شده است که هر کدام از پژوهش ها می تواند تکمیل کننده موضوع باشد. اشاره به برخی از آنها و نسبت شان با پژوهش حاضر می تواند ضرورت این تحقیق را نمایان سازد.

محمدرضا کامیاب در مقاله «مفهوم شناسی تطبیقی ملکات نفسانی در آثار فلاسفه و حکمای اسلامی»، در: معرفت اخلاقی، ۱۳۹۸، شماره دوم، ص ۳۵-۴۶، به مفهوم شناسی پرداخته و تعاریف متعدد از ملکات را بر اساس نوع نگاه به ملکات نفسانی دسته‌بندی و مقایسه نموده است. نرگس رودگر و ابراهیم علی‌پور در مقاله «تأثیر متقابل ملکات نفسانی و معرفت از منظر نصیرالدین طوسی»، در: نقد و نظر، ۱۳۹۴، شماره دوم، ۷۸-۱۰۳، به مسأله رابطه دوسویه معرفت و ملکات پرداخته و نسبت فلسفه و اخلاق را براساس تقسیم فضائل به عقلانی و نفسانی بررسی کرده است. اسماعیل سعادت‌تی‌خمسه در مقاله «نسبت نظر و عمل با ملکات اخلاقی و تبدل ذاتی انسان در حکمت متعالیه»، در: خردنامه صدرا، ۱۳۹۴، شماره ۷۹، ص ۱۷-۳۰، به بحث ملکات و رابطه آن با اخلاق پرداخته است. در این مقاله که به لحاظ محتوا به پژوهش حاضر نزدیک است، رابطه علم و عمل در اخلاق و نحوه تأثیر آن در نفس را به تحقیق گذاشته است. تتبع در این مقالات نشان می‌دهد که بحث ملکات هنوز جای پژوهش دارد و مقاله حاضر به بُعد تربیتی ملکات نگریسته که از دید محققان دور مانده است. از جمله نوآوری‌های نوشتار حاضر، آشکار کردن تفاوت میان مفاهیم مرتبط؛ مانند ملکه، خُلق و عادت است. تبیین حلقه واسط در تبدیل فعل به ملکه و همچنین تبیین ملکات علمی و عملی، و نقش ملکات در تعلیم و تربیت بررسی شده است.

مفهوم ملکه

ملکه از مُلک به معنی سلطنت و اقتدار است زیرا انسان از تکرار هر حرفه، صنعت، حالت، توجه و نیت ملکه‌ای تحصیل می‌کند یعنی صاحب اقتدار و تسلط می‌شود که صدور فعل و اثر آن ملکه از وی آسان می‌گردد. (طوسی، ۱۳۷۴، ص ۱۳۷) ملکه صفت و کیفیتی در نفس است و آن را در زمره کیفیات دانسته‌اند. کیفیات به چهار دسته تقسیم می‌شود: کیفیات محسوسه، نفسانی، استعدادی و کیفیات مختص به کمیات. (سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۵۱) کیف محسوس و نفسانی در زمره کمالات محسوب می‌شود و حال و ملکه نوعی از کیف نفسانی است. حال و ملکه در مقابل همدیگر هستند به این

معنا که اگر کیفیت مذکور ثابت باشد به آن ملکه و اگر غیر ثابت و متغیر باشد به آن حال گفته می‌شود. (سهروردی، ج ۴، ص ۲۱۳)

در تعریف ملکه آمده است «الملکة هی صفة راسخة فی النفس و تحقیقه انه تحصل للنفس هیئة بسبب فعل من الافعال و يقال لتلك هیئة کیفیة نفسانیة و تسمى حالة ما دامت سریعة الزوال فاذا تکررت و مارستها النفس حتی رسخت تلك کیفیة فیها و صارت بطیئة الزوال فتصیر ملکة و بالقیاس الی ذلك الفعل عادة و خلقا». (جرجانی، ۱۳۷۰، ص ۱۰۱) در نفس انسان در اثر انجام عمل، کیفیتی ایجاد می‌شود که اگر به سرعت زائل شود به آن حال و اگر به سختی زائل شود به آن ملکه گفته می‌شود. حصول ملکه در اثر تکرار عمل است و در صورت ایجاد ملکه، عمل مذکور در نوبت‌های بعد بدون تأمل انجام می‌گردد. بنابر این اگر در نفس انسان در اثر تکرار عمل هیئتی حاصل شود که به واسطه آن بتواند هرگاه اراده کند فعلی را بدون رویه و تأمل انجام دهد در اصطلاح گفته می‌شود که ملکه انجام فعل را دارد و اگر فعل را به صورت گاه گاه و با کسب و رویه انجام دهد، در اصطلاح به آن صفت حال گفته می‌شود. از این رو اگر تکرار رفتاری در انسان به تحقق ملکه در نفس منجر شود، این رفتار همواره از انسان صادر می‌شود. البته به این معنا نیست که از اختیار انسان خارج شود، بلکه به این معناست که در انجام دادنش نیازی به ترتیب مقدمات نیست و به صرف اراده انجام می‌پذیرد. همچنین در ملکه صدور انجام بالفعل نیز شرط نیست، بلکه قدرت بر انجام فعل بدون تکلف شرط است. «لیس من شرط الملکة الوجود بالفعل فی الإصطلاح، بل القدرة علی الإحضار متى أريد من غیر فکر و کسب». (سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۲۱۳) افعال اخلاقی نیز از همین قبیل هستند؛ زیرا در اثر تکرار تبدیل به ملکه می‌شوند و در صورتی به آن ملکه می‌گویند که به صورت دائم و ثابت باشد.

با توجه به نکات ذکر شده می‌توان چنین نتیجه گرفت که ملکه طبیعتی ثانوی در انسان است که در اثر تکرار عمل ایجاد می‌شود؛ زیرا این تکرار سبب رسوخ حالتی در نفس شده و موجب می‌شود که انسان عمل را مطابق کیفیت حاصله در نفس انجام دهد.

فارابی که می‌توان او را فیلسوف اخلاق دانست، مبحث اخلاق را به ملکات و طبیعت ثانوی انسان منوط می‌داند. به این بیان که طبیعت اولیه انسان اقتضای فعلی را اعم از خیر یا شر دارد. اگر انسان فعل خیر را تکرار کند و انجام آن برای او عادت شود، طبیعت ثانوی برای او ایجاد شده و در اصطلاح ملکه انجام عمل خیر برای او حاصل می‌شود. فضیلت یا اخلاق ملکه‌ای است که در اثر عادت حاصل می‌شود. (فارابی، ۱۴۱۳، ص ۲۳۰ و ۱۴۰۵، ص ۳۶) تعریف ملکه مورد اتفاق فلاسفه است. (ملاصدرا، ۱۳۷۵، ۲۴۶ و بی‌تا، ص ۱۶۸) اما از آنجا که مفهوم ملکه با خُلق و عادت همراه است، برای واکاوی چیستی ملکات و فهم دقیق‌تر آنها، لازم است دو مفهوم «خُلق» و «عادت» مورد بررسی قرار گیرد.

مفهوم خُلق

خُلق عبارت است از ملکه‌ای که به واسطه آن افعال ممدوح یا مذموم از انسان صادر می‌شود. اگر این افعال به صورت اتفاقی بوده باشد به آن خلق گفته نمی‌شود. اگر این افعال به صورت دائمی و ثابت باشد به گونه‌ای که ترک آن زحمت داشته باشد، به آن خلق می‌گویند. «إن الخلق هو ملكة يصدر بها من النفس أفعال ما بسهولة من غير تقدم روية، و قد أمر في كتب الأخلاق بأن يستعمل التوسط بين الخلقين الضدين لا بأن نفع أفعال التوسط دون أن تحصل ملكة التوسط». (ابن سینا، الف ۱۴۰۴، ص ۴۲۹) فعل اخلاقی به فعلی اطلاق می‌شود که اولاً از روی اراده و اختیار باشد و ثانیاً بصورت دائم و ثابت از انسان صادر شود. (فارابی، ۱۴۱۳، ص ۲۳۱) در اخلاق، حد وسط در هر فعلی ممدوح بوده و حد افراط و تفریط آن مذموم است از این رو اخلاق به ملکه توسط در افعال تعبیر می‌شود.

مفهوم خلق و ملکه بسیار به همدیگر نزدیک است به گونه‌ای که بسیاری از فلاسفه این دو مفهوم را به جای هم استعمال می‌کنند؛ اما از کلام ایشان می‌توان تفکیک معنای آنها را دریافت کرد. ملاصدرا اخلاق را چنین توصیف می‌کند:

خُلُقِ ملکه‌ای است که به واسطه این ملکه افعال از انسان به راحتی صادر می‌شود. خُلُقِ قدرت بر انجام فعل نیست؛ زیرا نسبت قدرت با فعل و ترک مساوی است. به خود فعل نیز خلق گفته نمی‌شود؛ زیرا در اخلاق، نفس باید حالتی داشته باشد که فعل به سهولت و بدون تأمل از او صادر شود؛ گرچه بالفعل عملی از او صادر نشود. (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۴، ص ۱۱۵)

خلق یک نوع ملکه است که مربوط به افعالی است که در سعادت و شقاوت نقش دارد. سعادت مطلوب ذاتی انسان است و اخلاق برای نیل به سعادت دنبال می‌شود. بنابراین آنچه انسان را به سعادت می‌رساند افعال نیکو و ممدوح و آنچه انسان را از سعادت باز می‌دارد افعال مذموم است. ملکاتی که در اثر انجام اعمال ممدوح برای انسان حاصل می‌شود فضائل اخلاقی و ملکاتی که در اثر فعل مذموم حاصل می‌شود رذائل اخلاقی نام دارند. بنابر این فضائل، ملکات ممدوح (یا اخلاق ممدوح) و رذائل، ملکات مذموم (یا اخلاق مذموم) است و اخلاق عبارت است از ملکاتی که موجب سعادت یا موجب شقاوت انسان می‌شود. (فارابی، ۱۹۹۵، ص ۱۰۱) بنابراین فضائل افعال ممدوح نیست، بلکه ملکه صدور افعال ممدوح است؛ به گونه‌ای که فعل ممدوح به راحتی انجام شود و ضد آن به سختی. رذائل نیز ملکه است؛ به گونه‌ای که فعل قبیح به راحتی از انسان صادر و ضد آن به سختی انجام شود. (ابن‌سینا، ب ۱۴۰۴، ص ۱۷۲) بنابر این اخلاق عبارت است از ملکات عملی افعال ممدوح یا مذموم که با سعادت و شقاوت انسان در ارتباط است.

مفهوم عادت

عادت در لغت از عود و به معنی تکرار است. «العادة ما استمرّ الناس علیه علی حکم المعقول و عادوا الیه مرّة بعد آخری». (جرجانی، ۱۳۷۰، ص ۶۳) مفهوم عادت در اصطلاح به ملکه بسیار نزدیک است از این رو گاهی تصور می‌شود که ملکه همان عادت در انجام فعل است در صورتی که این دو مفهوم با هم تفاوت دارند. چنانچه توضیح داده شد، ملکه عبارت از هیئت و کیفیت حاصله برای نفس است که در اثر تکرار عمل حاصل

می‌شود. بنابراین این حصول ملکه نیازمند عادت به انجام فعل است؛ اما ملکه به معنای عادت نیست. در تعریف عادت چنین آمده است. «إن كان تخيل مع خلق و ملكة نفسانية سمى ذلك الفعل عادة، لأن الخلق أنما يتقرر باستعمال الأفعال، فما يكون بعد الخلق يكون عادة لا محالة». (ابن سینا، الف ۱۴۰۴، ص ۲۸۷) مطابق بیان ابن سینا می‌توان گفت که عادت به فعلی گفته می‌شود که از روی ملکه و خلق انجام می‌شود. ملاصدرا در حاشیه بر شفا کلام ابن سینا را توضیح داده و چنین آورده است.

عادت به نتیجه‌ای که به واسطه تکرار عمل حاصل می‌شود نمی‌گویند، بلکه عادت همان تکرار عمل است. لکن در بسیاری مواقع به ملکه عادت گفته می‌شود، اما فعل عادی به فعلی که در اثر تکرار انجام می‌شود می‌گویند. (ملاصدرا، بی‌تا، ص ۱۶۸)

از این رو می‌توان گفت که عادت با ملکه رابطه مستقیم دارند. اگر فعل تکرار شود موجب ایجاد ملکه در نفس می‌گردد و فعلی که بر اثر ملکه صادر شود، عادت نامیده می‌شود. بنابراین اگر عادت به تنهایی به کار رود، یعنی تکرار عمل و اگر وصف فعل واقع شود به معنی فعلی است که بر اثر حصول ملکه انجام شده است.

از مطالب یاد شده می‌توان چنین نتیجه گرفت که ملکه کیفیتی در نفس است و از تکرار حاصل می‌شود، یعنی صورت یا هیئت حاصل از تکرار فعل (اعم از رفتاری و فکری یا به تعبیری، علمی و عملی) است و ملکه صرف انجام عمل یا استعداد و قدرت بر انجام عمل نیست، بلکه هیئتی است که در اثر عادت ایجاد شده و موجب می‌شود عمل بدون تأمل، فکر، رویه و مشقت انجام شود. عادت یعنی صرف تکرار یا غایت تکرار عمل و بنابراین عادت اگر به تنهایی به کار رود، مقدمه ایجاد ملکه است و اگر وصف فعل واقع شود به معنای فعلی است که در اثر ملکه انجام می‌شود. اخلاق یعنی ملکه انجام عمل خوب یا بد که به فضیلت و رذیلت تقسیم می‌شود بنابراین این ملکات به دو قسم علمی و عملی تقسیم می‌شود و اخلاق، ملکه عملی است برای نیل به سعادت و کمال. به تعبیر

دیگر اخلاق ملکات عملی هستند و اگر تنها فضائل را اخلاق به حساب آوریم، اخلاق عبارت از ملکات فاضله عملی است.

ملکات علمی و عملی

ملکات به علمی و عملی تقسیم می‌شود. ملکات علمی کیفیاتی هستند که موجب می‌شود انسان مدرکات را بدون تفکر و استدلال حاضر کند و ملکات عملی کیفیاتی هستند که موجب می‌شوند نفس بدون کسب و مشقت، عملی را انجام دهد. موضوع یا مسئله‌ای علمی می‌تواند در اثر ممارست به ملکه تبدیل شود همچنانکه فعل یا رفتاری اینگونه است. بنابر این ملکات اختصاصی به عمل ندارد و علم نیز می‌تواند به ملکه تبدیل شود. ملکه علمی از نظر ابن‌سینا اعتقاد و یقین به یک رأی و نظر است؛ به این معنا که اگر انسان به مسئله‌ای توجه کرده تا به آن یقین کند، به گونه‌ای که علم و اعتقاد به آن به سختی زائل شود، برای او ملکه حاصل شده است. (ابن‌سینا، ب ۱۴۰۴، ص ۱۷۲) ملاک در ملکه شدن، نیاز نداشتن به تأمل و سختی زوال کیفیتی است که در نفس حاصل شده؛ وگرنه ممکن است کیفیت مذکور به سادگی و بدون مشقت و تکرار نیز حاصل شود. به عنوان نمونه ممکن است فردی به سرعت در مورد مسئله‌ای یقین کرده و اعتقاد پیدا کند و به تعبیر اصولی قطع باشد.

می‌توان بحث ملکات علمی و عملی را با مثالی روشن‌تر نمود. انسان در ابتدای تحصیل ریاضی، جدول ضرب را به سختی فرا گرفته و به خاطر می‌سپارد و هنگام حاضر کردن آن به تأمل نیازمند است. اما در اثر ممارست می‌تواند به مرحله‌ای برسد که بدون تفکر همه شقوق آن را نزد خود حاضر کند. در اصطلاح به چنین حالتی ملکه جدول ضرب گفته می‌شود و شخصی که دارای چنین حالتی است، جدول ضرب برای او ملکه شده است. البته توضیح داده شد که برای برخی افراد ممکن است به ذهن سپردن جدول ضرب به خاطر حافظه قوی مشکل نباشد؛ اما ملاک ملکه شدن، سختی زوال آن از ذهن است. همچنین کسی که رانندگی را فرامی‌گیرد، در ابتدا هماهنگ نمودن همه افعال مربوط به رانندگی برای او دشوار است و نیاز به دقت فراوان دارد. اما در اثر تمرین و

ممارست به قوه‌ای می‌رسد که دیگر نیازی به دقت نداشته و همه افعال را ناخودآگاه به صورت هماهنگ انجام می‌دهد. چنین شخصی رانندگی برای او ملکه شده است.

انسان در کسب علم سه حالت دارد: اول اینکه علوم او تفصیلی و زمان‌مند است که به تدریج از معقولی به معقول دیگر منتقل می‌شود. در این نوع علم احساس، ادراک، حس مشترک، خیال و غیره دخالت دارد. دوم علمی که در اثر ممارست در افکار به ملکه تبدیل شده و انسان به سبب حصول این ملکه قادر است صور عقلیه را هر زمان اراده کند بدون کسب جدید حاضر گرداند. در این حالت انسان بالفعل عالم نیست، بلکه بالقوه عالم است و می‌تواند معقولات خود را بالفعل کند. سوم اینکه مسائل زیادی را در یک لحظه به صورت اجمالی و بالفعل می‌داند سپس به تفصیل نزد خود حاضر می‌کند. به این علم در اصطلاح علم اجمالی در عین کشف تفصیلی گفته می‌شود. (ملاصدرا، ۱۳۵۴، ص ۱۱۸) از همین باب است که فلاسفه یکی از مراحل عقل که اولیات را کسب کرده و قدرت کسب نظریات را به وسیله اولیات دارد، عقل بالملکه نامیده‌اند؛ زیرا این عقل قدرت اکتساب و ملکه رسیدن به عقل بالفعل و دریافت معقولات را از عقل فعال دارد. (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۳، ص ۴۳۰) مراد از تحصیل علم رسیدن به ملکه علم است نه اینکه انسان صورت‌های علوم را تک تک نزد خود جمع کند، البته مقدمه حصول این ملکه، حضور صورت‌های معقولات است و نتیجه حصول ملکه و غایت آن نیز حضور تفصیلی و بالفعل معقولات نزد نفس خواهد بود؛ اما مطلوب، حصول ملکه علم است نه اجتماع بالفعل همه صورت‌ها. (سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۵۲) به عنوان مثال در علم فقه، فقیه به کسی گفته می‌شود که ملکه اجتهاد؛ یعنی استنباط احکام از منابع را دارد؛ گرچه احکام را بصورت تک تک در ذهن حاضر نداشته باشد.

با تقسیم ملکات به علمی و عملی، نکته‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد، رابطه علم و عمل است. آیا ملکات علمی و عملی هر کدام به تنهایی قادرند نفس را به رشد برسانند یا مجموع علم و عمل موجب تکامل نفس خواهد شد؟ به طور قطع باید پذیرفت که برای انجام رفتار صحیح باید نسبت به رفتار صحیح معرفت داشت. بنابر این بین علم و

عمل رابطه‌ای حقیقی وجود دارد به این صورت که اگر نسبت به رفتاری خاص معرفت و به نتیجه و غایت آن آگاهی وجود نداشته باشد، بدان عمل نخواهد شد. مقدمه سعادت انسان این است که نسبت به رفتاری که موجب سعادت است علم حاصل کند و سپس به دنبال عمل برود. بنابر این شایسته است که انسان همه فضائل را شناخته و سپس در خود محقق کند.

فارابی به عنوان فیلسوف اخلاق که تلاش زیادی در تبیین نحوه رفتار شخص و اجتماع داشته و در فلسفه خود در صدد آن بوده است، سعادت را در گرو چهار چیز می‌داند: فضائل نظری، فضائل فکری، فضائل اخلاقی و صناعات عملی. مراد از فضائل نظری، مسائل مربوط به عقل نظری است که منتج به شناخت موجودات است و مراد از فضائل فکری، مسائل مربوط به عقل عملی است که موجب شناخت خیر از شر می‌شود. فارابی از بین این چهار قسم اشیاء که در سعادت اشخاص و ملت‌ها نقش دارند، نقش اصلی را به آن فضیلتی می‌دهد که فضائل دیگر را نیز به استخدام خود درآورد. فضائل نظری و فکری مقدمه فضائل اخلاقی هستند. فضیلتی که پرداختن به آن موجب می‌شود به همه فضائل دیگر توجه شود و به کار گرفته شوند، فضائل اخلاقی است و از شرافت بالاتری برخوردار خواهد بود؛ زیرا برای رسیدن به فضائل اخلاقی می‌بایست فضائل نظری، فکری و صناعتی در جهت نیل به فضائل اخلاقی قرار گیرند تا فرد و جامعه به سعادت خود برسد. (فارابی، ۱۴۱۳، ۱۱۹ و ۱۵۷)

بنابر این آنچه موجب سعادت و کمال می‌شود مجموع علم و عمل یا فضائل علمی و فضائل عملی است و هرکدام به تنهایی سودمند نخواهد بود. گرچه معرفت به تنهایی کمالی برای نفس محسوب می‌شود، اما زمانی به سعادت حقیقی می‌انجامد که با عمل همراه گردد. از این روست که فارابی احوال نفس را منحصر در افعال جوارحی، افعال جوانحی و قوه تشخیص خوب از بد می‌کند و دو قسم اول را عبارت از اخلاق، و قسم سوم را قوت ذهن می‌داند. او سعادت را مجموع اخلاق و قوت ذهن معرفی می‌کند که انسان باید در هر دو زمینه به ملکه دست یابد؛ یعنی در زمینه تشخیص خوب از بد به

ملکه علمی و در زمینه رفتار نیز باید به ملکه اخلاق فاضله دست یابد. پس سعادت در گرو مجموع اخلاق جمیل و معرفت خواهد بود. (همان، ص ۲۳۰) بنابراین برای تحصیل ملکات فاضله عملی می‌بایست قوه تشخیص فضائل از رذائل وجود داشته باشد. از این رو کسب علم از راه تفکر و استدلال ضروری است. از آنجا که در بحث از ملکات کسب و رویه مطرح است، مراد از علم در بحث ملکات و مقدمیت آن برای عمل، علم حصولی است، نه علم حضوری و شهودی. بنابراین عقل نظری، از طرفی موجب کسب معرفت نسبت به حقایق عالم شده که خود کمالی برای نفس خواهد بود و از طرفی نیز مقدمه تحصیل معرفت نسبت به مسائل عقل عملی است و عقل عملی مقدمه عمل به فضائل و عمل بدانها موجب کسب ملکات فاضله خواهد شد.

نحوه تحقق ملکات

ملکات هیئت‌هایی هستند که به سبب آنها رفتاری خاص مطابق طبیعت ثانوی‌ای که برای نفس حاصل شده صادر می‌شود. توجه به این نکته ضروری است که ملکات هیئت‌های حاصل از تکرار است که در بخش علمی موجب ایجاد ملکه علمی و در بخش عملی موجب ایجاد ملکه عملی می‌شود. از آنجا که علم مقدمه عمل است و فضائل عملی اهمیت بیشتری در سعادت دارند، بحث ملکات با اخلاق و تربیت گره خورده و در تعریف ملکات به رفتار توجه شده است؛ اما منحصر در آن نیست. در بحث حاضر به این مسئله می‌پردازیم که چگونه انجام یک فعل موجب ایجاد و تحقق ملکه در نفس می‌شود. با توجه به مباحث مفهوم‌شناسی نکته کلیدی را بایست در تکرار عمل یا عادت جستجو کرد. تکرار باعث ثبوت اثر و ماندگاری آن می‌شود.

اخلاق انسان اکتسابی است و می‌تواند یک خلق یا ضد آن را کسب نماید. آنچه باعث اکتساب خلق می‌شود، عادت است؛ یعنی تکرار یک فعل به تعداد زیاد و در زمان طولانی و در زمان‌های نزدیک به هم. پس اخلاق یا ملکات در اثر تکرار فعل حاصل می‌شوند، البته همراه با تأمل، تروی و مشقت و پس از حصول ملکه، فعل بدون تأمل و مشقت از انسان صادر می‌شود. دلیل اینکه

اخلاق از طریق عادت حاصل می‌شود این است که اهل سیاست با عادت دادن

شهروندان به کار خیر، آنها را از اختیار قرار می‌دهند. (همن، ص ۲۳۶)

وقتی انسان عملی انجام می‌دهد، این عمل اثری در نفس به جای می‌گذارد. اگر عمل تکرار نشود، اثر آن زائل می‌گردد. در صورتی که عمل تکرار شود اثر آن نیز تکرار خواهد شد. اگر تکرار عمل با فاصله‌ای صورت پذیرد که اثر قبل معدوم نشده باشد، اثر جدید موجب افزون شدن اثر قبل می‌گردد. به موجب تکرار، آن اثر تشدید شده و دوام و استحکام می‌یابد. از این رو تکرار عمل انفعال و اثرپذیری نفس را آسان‌تر می‌گرداند؛ زیرا نفس با آن عمل ملائمتی یافته و از استیحاخ نسبت به آن خارج می‌گردد. بنابراین پذیرش نفس نسبت به آن اثر بیشتر و راحت‌تر خواهد بود و همین اثر موجب عادت می‌شود. بر اثر عادت، حالتی در نفس ایجاد می‌شود که انجام عمل در نوبت دیگر آسانتر از نوبت قبل خواهد بود. انجام عمل در نوبت اولیه نیاز به تأمل دارد؛ اما این روند همچنان ادامه می‌یابد تا وقتی که صدور فعل نیازی به تفکر و تأمل نداشته و بدون رویه یا ناخودآگاه از انسان صادر شود. به این حالت ملکه گفته می‌شود. قبل از اینکه رفتاری خاص به حصول ملکه بینجامد، عمل و ضد آن، علی‌السویه هستند. ممکن است رفتاری با مشقت انجام شود و ضد آن به اقتضای طبیعت اولیه انسان به سهولت انجام شود یا اگر هیچ کدام مقتضای طبیعت اولیه نباشد، هر دو با مشقت انجام پذیرد؛ اما اگر هر کدام از دو طرف به حصول ملکه بینجامد، حتی اگر ملکه حاصل شده مخالف طبیعت اولیه نیز باشد، با سهولت و ضد آن که طبیعت اولیه است با سختی و مشقت مواجه خواهد بود.

(ملاصدرا، بی‌تا، ص ۱۶۸)

این امکان و استعداد در نفس انسان وجود دارد که با انجام فعل اثری از آن می‌پذیرد و در صورت تکرار به عادت و سپس به ملکه تبدیل می‌شود. البته این استعداد نشان دهنده ضعف در فاعل است؛ زیرا اگر فاعل تام الفاعلیه باشد نیازمند ملکه و عادت نیست. از آن رو که نفس انسان کامل نیست، برای انجام افعال بدون رویه و مشقت باید ملکه آن فعل را کسب کند. «فهذا الإمكان هو القوة الاستعدادية و هی لایکون إلا لما فیه نقصان فی

القابلية أو الفاعلية فالفاعل قد يكون ناقص الفاعلية تحتاج في فاعليته إلى ملكة أو عادة أو آلة كما أن القابل قد يكون ناقصا في القابلية بعيد الاستعداد للمقبول مفتقرا إلى لواحق يصير بها قابلا بالفعل». (همان، ص ۱۶۲) از این روست که اگر فاعل تام باشد؛ مانند مجردات نیازی به تکرار و حصول ملکه ندارند. موجود کامل همه کمالاتش را بالفعل دارد بنابر این همه صورت‌ها و همه معقولات نزد او حاصل است، پس نیازمند حصول ملکات علمی و عملی نیست. طلب، اکتساب و ملکه در صورتی است که چیزی غیرحاصل باشد، در حالی که در مجردات همه چیز حاصل است، پس نیاز به طلب ندارد. (ابن سینا، ۱۳۷۱، ص ۲۶۶) بنابراین نفس انسان به خاطر داشتن استعداد و بالقوه بودن و برای رسیدن به کمال و فعلیت خود به کسب ملکات و تعلیم و تربیت نیازمند است.

رابطه نفس و ملکات

تکامل نفس با ملکات نفسانی رابطه مستقیم دارند؛ زیرا ملکات صفاتی هستند که حقیقت نفس وابسته به آنهاست. تا کنون به اثبات رسید که ملکات هیئت‌های حاصله از تکرار عمل است که نفس انسان برای کمال بدانها نیازمند است. اکنون این مطلب مورد توجه قرار می‌گیرد که هویت و واقعیت نفس را همین ملکات و صفات می‌سازند. حکمت متعالیه با توجه به مبانی عمیق خود توانسته است تبیین جامع و قابل قبولی از این مسئله ارائه دهد. آنچه در این بخش مورد نظر قرار می‌گیرد، بحث در مورد نحوه وجود نفس است.

از نظر ملاصدرا نفس با بدن متحد است؛ مانند اتحاد صورت و ماده. (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۲ و ۳ و ۹۸) این مطلب فصل ممیز حکمت متعالیه از دیگر نظریه‌ها در مبحث نفس است. ارتباط نفس با بدن در این تصویر، ارتباط علی معلولی است همچنانکه از نظر فلسفه اسلامی هر صورتی شریک العلة نسبت به ماده خود است. بنابر این نفس و بدن بسان صورت و ماده است. (ملاصدرا، ۱۳۵۴، ج ۲، ص ۵۷۳) نفس دارای مراتب مختلف می‌باشد و قوای نفس مراتب آن محسوب می‌شوند. قوای مادی و جسمانی نیز مراتب نفس طبیعی هستند و به سبب اتحاد نفس و بدن، بدن پایین‌ترین مرتبه نفس است.

(عبودیت، ۱۳۹۳، ج ۳، ص ۲۴۰) روشن است که هویت هر شیء به صورت آن است و در واقع صورت اشیاء حقیقت آنها را تشکیل می‌دهند؛ «فإن حقيقة كل نوع ليست مادتها بل صورتها التي هي بها بالفعل، سواء كانت بلا مادة أو في مادة، و سواء كانت المادة من هذا العالم أو من عالم آخر». (ملاصدرا، الف ۱۳۶۰، ص ۱۸۹) بنابر این تمام هویت انسان نیز به نفس اوست و نفس در جهت هویت بخشی به خود، بدن را استخدام کرده و آن را تدبیر می‌کند.

از منظر حکمت متعالیه، حیثیت نفسانیت نفس همان حیثیت تصرف در بدن است و در واقع، تصرف نفس در بدن عین موجودیت آن است. (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۸، ص ۳۸۳) به تعبیری، حقیقت نفس همان اضافه نفسانیت است و به تعبیر دیگر، نفس موجود مجردی است که موجودیت آن عین اضافه تدبیر و تصرف است. از این رو تأثیر نفس در بدن قابل درک است؛ اما انفعال نفس از بدن یا به تعبیری تأثیر بدن در نفس و اثر پذیری نفس از بدن محل سوال خواهد بود. یعنی، اگر نفس در بدن تصرف می‌کند و این تصرف عین وجود نفس است، پس چگونه از آن منفعل می‌شود؟ جواب سوال را می‌بایست در نحوه وجود نفس جستجو کرد.

تا کنون ثابت شد که رابطه نفس نسبت به بدن بسان رابطه صورت با ماده خود است. همانگونه که رابطه صورت و ماده ذاتی آنهاست، رابطه نفس و بدن نیز ذاتی آنها خواهد بود. با وجود اینکه نفس مجرد و بسیط است، اما از ماده خود که نسبت اضافه تدبیر و تصرف با آن دارد، تأثیر می‌پذیرد. در این تصویر، نفس از حیث تعلق و ارتباط با بدن در ابتدا دارای امکان و استعداد است که این استعداد نوعی عرض بوده و نیازمند ماده و محل است. بنابر این نفس در موجودیت خود نیازمند ماده سابق (بدن) است. علاوه بر این، بر مبنای جسمانیة الحدوث بودن نفس از نظر ملاصدرا، نفس بالفعل مادی است و به اقتضای استعدادی که دارد می‌تواند تکامل یابد؛ زیرا نفس بالقوه موجود مجرد عقلی است و از این رو نسبت به مراحل بالاتر هیولاست و امکان رسیدن به مراتب بالاتر را دارد. از این حیث، نفس از ماده خود کمک گرفته تا به این مرحله دست یابد.

نفس انسان دارای مراتب «عقل هیولانی»، «بالفعل»، «بالمکه» و «مستفاد» است. نفس در مرحله عقل هیولانی با آن متحد و عین آن است. بنابر این قوه انفعال و تأثیرپذیری دارد و به کمک ارتباط با ماده خود، آماده پذیرش صورت‌های علمی و عملی مختلف می‌شود. همانطور که ترکیب صورت و ماده چنین امکانی را برای صورت فراهم می‌کند، نفس نیز به جهت ارتباط با بدن این استعداد و شأنت را دارد که استکمال یابد. علاوه بر اینکه بدن نسبت به نفس در حکم ابزار تکامل است؛ زیرا نفس مجرد بوده و ارتباط آن در این عالم با دیگر اجسام به وسیله بدن امکان پذیر است. از این رو مشارکت نفس و بدن در کمال انسان مؤثر است. «لان الاخلاق و الملكات انما تحصل بمشاركة النفس و البدن». (ملاصدرا، ۱۳۷۵، ص ۲۶۶)

بیان شد که ملکات هیئت‌های حاصله برای نفس هستند و نفس در حکم صورت برای بدن است و نفس استعداد استکمال از طریق بدن را دارد. از این دو مطلب می‌توان به این نتیجه رسید که نفس به واسطه علومی که فرامی‌گیرد و اعمالی انجام می‌دهد از قوه به سوی فعلیت حرکت می‌کند و به واسطه کسب ملکات، فعلیت جدیدی می‌یابد. کسب فعلیت جدید از طریق آماده شدن نفس به خاطر ارتباط با بدن برای قبول این فعلیت‌ها است. بنابر این ملکات صفات وجودی و حقایق عینی هستند که نفس آنها را به خود می‌پذیرد و موجب کمال می‌شود. «واعلم أن کل حال و ملکه فهو صفة وجودية لا محالة و کل صفة وجودية فهي من حيث إنها صفة وجودية کمال سواء سمیت فضيلة في العرف أو الاصطلاح أو الشرع أو رذيلة». (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۴، ص ۱۱۵) بنابر این ملکات فعلیت‌های جدیدی است که منشأ آثار جدید خواهند شد؛ زیرا اگر نفس به ملکاتی دست یابد رفتاری بدون رویه از او صادر می‌شود. از آنجا که تفاوت حال و ملکه به شدت و ضعف بوده و ملکه نیز یک صفت وجودی است، پس ملکات وجودی شدید خواهد بود. این مطلب به این معناست که نفس در حرکت جوهری و اشتدادی قرار دارد و جوهر نفس در حال تغییر است. از آن رو که نفس به منزله صورت برای بدن است، ملکات صورت‌های جدیدی است که برای نفس حاصل می‌شوند.

قول و فعل دارای اثر هستند؛ اما اگر در حد صوت و حرکت باقی بمانند، اثر آنها کوتاه مدت است و ثبات و بقا نخواهد داشت؛ در صورتی که قول و فعل تکرار شود، اثر آنها مستحکم می‌شود. به عدم استقرار اثر حال و به بقاء آن ملکه گفته می‌شود. پس تفاوت حال و ملکه در شدت و ضعف است. اشتداد در کیفیت منجر به حصول صورتی در نفس می‌شود؛ زیرا کیفیات نفسانی وقتی شدید شوند به ملکات راسخ در نفس تبدیل می‌شوند و مبدأ آثار جدیدی خواهند شد. (ملاصدرا، الف ۱۳۶۰، ص ۲۰۲)

ارتباط ملکات با تعلیم و تربیت

با توجه به مطالب بیان شده به این نتیجه رهنمون می‌شویم که ملکات نسبت به نفس نقش صورتگری دارند و حقیقت نفس را می‌سازند. اکنون با ضمیمه کردن اصل اساسی حرکت جوهری که نقش بسزایی در زمینه تبیین مسائل در حکمت متعالیه دارد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که نفس انسان در اثر کسب ملکات همواره در حال حرکت و تغییر است. نفس انسان با کسب صفات جدید، هویت تازه‌ای می‌یابد و این سیر را به سوی کمال لایق خود طی می‌کند. «إنَّ للنفس الإنسانية من مبدأ حدوثها إلى منتها عمرها الدنیوی إنتقالات نفسانیة و حرکات جوهریة». (ملاصدرا، ۱۳۶۱، ص ۲۶۴) بنابر این نفس انسان در مواطن مختلف صورتهای متفاوت می‌پذیرد. «إن لكل صفة راسخة أو ملکه نفسانیة ظهورا خاصا فی کل موطن و نشأة فقد یكون لصورة واحدة آثار مختلفة فی مواطن مختلفة». (ملاصدرا، ب ۱۳۶۰، ص ۳۲۹) حرکت نفس به کسب کمالات جدید بوده و کمال نفس نیز به کسب ملکات علمی و عملی است. نفس انسان که به منزله صورت است، تا وقتی که با ماده خود؛ یعنی بدن همراه باشد، به کسب ملکات می‌پردازد. «ما من نفس إلا و تخرج من القوه إلى الفعل فی مدة حیاتها الجسمانیة». (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۲) و زمانی که از بدن جدا شود با همان صفتی که کسب کرده است باقی خواهد ماند. هر ملکه و صفتی که بر جوهر نفس غالب شود و حقیقت نفس را تشکیل دهد، نفس انسان در قیامت با همان صورت ظاهر خواهد شد؛ زیرا حقیقت هر نوعی صورت اخیر آن

است که فعلیت آن را تشکیل می‌دهد؛ چه بدون ماده با شد و چه همراه ماده؛ چه ماده دنیوی باشد و چه ماده اخروی. (ملاصدرا، الف ۱۳۶۰، ص ۱۸۹)

مسئله تعلیم و تربیت نشان دهنده رابطه فعل و ملکات نفسانی است. فلاسفه به این مطلب اذعان دارند که به واسطه ملکه است که تعلیم و تربیت معنا می‌یابد. تعلیم یعنی ایجاد ملکات علمی و تربیت یعنی ایجاد ملکات عملی.

تعلیم یعنی ایجاد فضائل نظری و تربیت یعنی ایجاد فضائل خلقی (عملی) در انسان و میان امت. تعلیم با قول محقق می‌شود و تربیت با تکرار عمل و ایجاد ملکات؛ به گونه‌ای که انسان‌ها به سوی انجام فعل تشویق شوند و آن را اراده کنند و در اثر تکرار حالت استیلاء بر فعل در آنها ایجاد شود. این امر گاهی با قول و گاهی با فعل انجام می‌پذیرد. (فارابی، ۱۴۱۳، ص ۱۶۵)

توجه به این موضوع ما را به این مطلب رهنمون می‌سازد که چگونه می‌توان کودکان را به آداب متأدب ساخت و اینکه تربیت در انسان بزرگسال تأثیر کمتری می‌گذارد به همین مطلب ارتباط دارد. اگر در نفوس بشری این تأثیر وجود نداشت و اشتداد پیدا نمی‌کرد، تعلیم صناعت به انسان‌ها سودی نداشت و تأدیب و تمرین اطفال فایده‌ای نداشت. در صورتی که تأدیب و تمرین در دوران طفولیت تا قبل از رسوخ حالات متضاد انجام می‌گیرد و تعلیم و تربیت انسان‌های بالغ در علوم و صناعات تأثیر کمتری دارد؛ زیرا در وجود آنها صفات دیگری رسوخ کرده و استحکام یافته است. (ملاصدرا، بی‌تا، ص ۱۶۸)

بدین سان تعلیم و تربیت شاهدهی بر ارتباط مستقیم بین فعل و ملکات انسان خواهد بود از این رو که تکرار فعل موجب تأثیر پذیری نفس شده و کیفیتی در آن پدید می‌آید که فعل در مرتبه دوم به سهولت انجام شود. در واقع انجام فعل به سهولت، نشانه و دلیلی بر ملکه شدن فعل و ایجاد صفت مذکور در نفس است و سهولت انجام عمل، نتیجه ملکه و کارکرد آن است و نه حقیقت آن.

نفس با کسب کردن معارف و حقایق و تحصیل ملکات اعمال فاضله انسانی اشتداد وجودی می‌یابد و به اتحاد «علم و عالم» و «عمل و عامل» به سوی کمال مطلق ارتقاء

می‌یابد. «کمال النفس المجردة أما العلمي فبصيرورتها عقلا مستفادا فيها صور جميع الموجودات و أما العملي فبانقطاعها عن هذه التعلقات و تخليتها عن رذائل الأخلاق و مساوی الأعمال و صفاء مرآتها عن الكدورات». (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۱۰۷) علم و عمل جوهر و انسان ساز هستند. یعنی ملکات علمی و عملی عرض نیستند بلکه جوهر و انسان سازند. علم سازنده روح و عمل سازنده بدن است و همواره در همه عوالم، بدن آن عالم مرتبه نازله نفس است. و بدنهای دنیوی، برزخی و آخروی در طول یکدیگرند و تفاوت به نقص و کمال آنهاست. ملکات نفس مواد صور برزخی اند یعنی هر عملی صورتی دارد که در عالم برزخ آن عمل با آن صورت بر عاملش ظاهر می‌شود که صورت انسان در آخرت نتیجه عمل و غایت فعل او در دنیا است و هم‌نشینهای او از زشت و زیبا همگی غایات افعال و صور اعمال و آثار و ملکات او است که در صقع ذات او پدید می‌آیند و بر او ظاهر می‌شوند که در نتیجه انسان در این نشأه نوع و در تحت آن افراد، و در نشأه آخرت جنس و در تحت آن انواع است. و از این امر تعبیر به تجسم اعمال کرده‌اند. نفس انسانی به پذیرفتن علم و عمل توسعه و اشتداد وجودی می‌یابد و گوهری نورانی می‌گردد. هر کس به صورت علم و عمل خود در نشئات آخروی برانگیخته می‌شود و برای او بدنهای در طول هم به وفق نشئات آخروی وجود دارد و جزا، نفس علم و عمل و در طول آنها است. (طوسی، ۱۳۷۴، ص ۸۵-۸۷)

نتیجه‌گیری

موضوع ملکات نفسانی در مباحث تعلیم و تربیت و در رشته‌هایی مانند اخلاق، روان‌شناسی و علوم تربیتی کاربرد وسیعی دارد و فلسفه اسلامی با مبانی عمیق و مستحکم خود قادر به تبیین برخی از اصول این علوم می‌باشد. در این مقاله ضمن بررسی معنا و حقیقت صفات و ملکات نفسانی و ارتباط آن با عادت و خلق و خوی، زمینه طرح بحث ملکات در مسائل تعلیم و تربیت گشوده شد. از این منظر، ملکات نفسانی حاصل تکرار عمل و در نتیجه عادت محقق می‌شود. صرف عادت به یک فعل در بحث تربیت مفید نیست، بلکه علم و عمل توأم و به تعبیر دیگر تعلیم در کنار تربیت

زمینه ساز سعادت و کمال انسان است. ملکات هیئت‌های نفسانی است که منجر به صدور افعال بدون مشقت می‌شود. هدف از تربیت هم این است که انسان‌ها رفتارهای شایسته را به سهولت انجام دهند. تربیت متوقف بر تعلیم است و لذا در این بحث، ملکات علمی نیز مورد تأکید قرار گرفته و محققان به موضوع فهم و حدت ذهن در بحث تربیت توجه کرده‌اند. با تحقق ملکات نفسانی، برای نفس صورت‌های جدید رقم می‌خورد و از آنجا که حقیقت نفس بسان صورت برای بدن و بدن به منزله ماده است، هر هیئت جدیدی که در فرایند تکامل و تأثیر و تأثر متقابل نفس و بدن ایجاد می‌شود، صورت جدیدی برای انسان است که همان هویت حاضر انسان محسوب می‌گردد. علم و عمل هویت نفس را می‌سازند و تعلیم و تربیت موجب می‌شود نفس انسان به هویت بالفعل تبدیل شود و هنگام جدا شدن از بدن با آن هویت بالفعل باقی بماند. تحقیق بیشتر در این مسئله به منظور کاربردی کردن مسائل فلسفی در زمینه تعلیم و تربیت به هدف عمق بخشیدن به تحقیق‌های اخلاقی، روان‌شناسی، مدیریتی و تربیتی توصیه می‌شود.

منابع

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۴)، *الهیات شفا*، تصحیح سعید زاید، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.
۲. — (۱۴۰۴)، *منطق شفا*، تصحیح سعید زاید، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.
۳. — (۱۴۰۰)، *رسائل ابن سینا*، قم، بیدار.
۴. — (۱۳۷۱)، *المباحثات*، تحقیق محسن بیدارفر، قم، بیدار.
۵. — (۱۴۰۴)، *التعلیقات*، تحقیق عبدالرحمن بدوی، بیروت، مکتبه الأعلام الإسلامی.
۶. جرجانی، سیدشریف علی بن محمد، (۱۳۷۰)، *التعریفات*، چ چهارم، تهران، ناصر خسرو.

نحوه تحقق ملکات نفسانی و رابطه آن با تعلیم و تربیت.....۱۳۲

۷. سهروردی، شهاب الدین یحیی، (۱۳۷۵)، *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*، تصحیح هانری کربن، چ دوم، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۸. صدرالمتألهین، محمدبن ابراهیم، (۱۹۸۱)، *الحکمة المتعالیة*، چ سوم، بیروت، دار احیاء التراث.
۹. — (بی تا)، *حاشیه بر الهیات شفا*، قم، بیدار.
۱۰. — (۱۳۵۴)، *مبدأ و معاد*، تصحیح جلال الدین آشتیانی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران.
۱۱. — (۱۳۷۵)، *مجموعه رسائل فلسفی صدرالمتألهین*، تصحیح حامد ناجی اصفهانی، تهران، حکمت.
۱۲. — (۱۳۶۰ الف)، *اسرار الآیات*، تصحیح محمد خواجهوی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه.
۱۳. — (۱۳۶۰ ب)، *شواهد الربوبیة*، چ دوم، تصحیح جلال الدین آشتیانی، مشهد، مرکز الجامعی للنشر.
۱۴. — (۱۳۶۱)، *العرشیه*، تصحیح غلامحسین آهنی، تهران، انتشارات مولی.
۱۵. — (۱۳۶۳)، *مفاتیح الغیب*، تصحیح محمد خواجهوی، تهران، موسسه تحقیقات فرهنگی.
۱۶. طوسی، خواجه نصیرالدین، (۱۳۷۴)، *آغاز و انجام*، چ چهارم، تعلیقات حسن زاده آملی، تهران، انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۷. عبودیت، عبدالرسول، (۱۳۹۲)، *درآمدی به نظام حکمت صدرایی*، ج ۳، چ دوم، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۸. فارابی، ابونصر، (۱۴۱۳)، *الأعمال الفلسفیة*، تحقیق جعفر آل یاسین، بیروت، دارالمناهل.

۱۹. — (۱۴۰۵)، *الجمع بین رأی الحکیمین*، چ دوم، تعلیقه البیر نصری نادر، تهران، الزهراء.

۲۰. — (۱۹۹۵)، *آراء اهل مدینه الفاضله*، تعلیقه علی ابوملحم، بیروت، مکتبه الهلال.